روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۶ اذان مغرب ۲۰:۴۵ اذان صبح فردا ۴:۰۲ طلوع آفتاب ۵:۴۹

چهارشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۹۱ • ۲۹ رجب ۱۴۳۳ • ۲۰ ژوئن ۲۰۱۲ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۵۵۷ • شماره ۶۳۳ دوره جدید • ۲۰ صفحه

«تاثیر ترجمه بر شعر فارسی» بررسی می‌شود

شرق: مدرسه شعر فارسی نشست دوم خود را با موضوع «تاثیر ترجمه بر شعر فارسی» برگزار می‌کند. این نشست پنجشنبه یکم تیر از ساعت چهار تا هشت بعدازظهر در موسسه رخداد تازه برگزار خواهد شد. در بخش اول این نشست بررسی نظری موضوع تاثیر ترجمه بر شعر بررسی خواهد شد. در بخش دوم، شماری از شاعران دهه ۸۰ به شعرخوانی خواهند پرداخت و در بخش سوم شعرخوانی آزاد صورت خواهد پذیرفت. علاقه‌مندان به شرکت در این جلسه می‌توانند به خیابان کارگر، روبه‌روی مرکز قلب تهران، پلاک ۱۸۰۳، طبقه۳ موسسه رخداد تازه مراجعه کنند.

روزگار دوزخی من

در باب هنر جهانی و بازار
پیامی از «مریخ»

علیرضا امیرحاجبی

■ ۱-در خبرها آمده بود که بالاخره نمایشگاه فروش آثار هنرهای تجسمی به مبارکی و میمنت افتتاح شد و جناب «حمید شاه‌آبادی» معاون امور هنری وزیر ارشاد در سخنرانی‌شان بر غنی بودن هنر و فرهنگ ایرانی تاکید کردند. ایشان در بخشی از سخنان‌شان فرمودند: «تردیدی نیست که ما به عنوان کشوری صاحب تمدن، فرهنگ و اندیشه باید از این منظر با جهان گفت‌وگو کنیم.» بله این حرف را قبول داریم که با رسانه‌های هنری بهتر می‌توان به معرفی تمدن ایرانی بپردازیم اما یک سوال که بارها پرسیدیم و پاسخ سرراستی نشنیدیم و آن اینکه: پس چرا حضور هنرمندان تجسمی ایران در عرصه‌های جهانی تا به این اندازه کمرنگ است؟ همین چند روز پیش چندین و چندمین دوره از نمایشگاه بزرگ هنر در شهر «بازل» سوییس برپا شد. در این گردهمایی بزرگ هنری و اقتصادی حدود ۳۰۰ گالری از سراسر جهان آثار بیش از دوهزار هنرمند از ۳۸ کشور را در معرض دید مخاطبان و خریداران آثار قرار دادند. سهم ایران از این بازار «هیچ» بود... هیچ. حتی یک نمونه اثر ایرانی در این نمایشگاه وجود نداشت. گویا ما ایرانیان در سیاره مریخ یا در جزیره‌ای حاره‌ای روی خط استوا زندگی می‌کنیم و منتظریم کارشناسی از فرنگستان تمدن و فرهنگ ما را کشف کند. حرف‌های معاون وزیر درست اما می‌خواهم بدانم مسوولان در جهت برقراری این گفت‌وگو چه اقدامی انجام داده‌اند؟ در دوسالانه قبلی ونیز شرکت داشتیم؟ در همین نمایشگاه بازل شرکت داشتیم؟ در نمایشگاه‌های دیگر چطور؟ دو روز پیش بود که چند کارشناس هشدار دادند که احتمال حذف میدان نقش جهان از فهرست میراث جهانی یونسکو به دلیل ساخت برجی در نزدیکی میدان وجود دارد. این یعنی چی؟ یعنی ما که نمی‌توانیم باغچه خودمان را ببل بزنیم حالا چطور می‌توانیم به معرفی این باغچه مریخی بپردازیم؟ ما قبل از هر اقدامی باید تکلیف خودمان را با فرهنگ جهانی مشخص کنیم. آیا با این فرهنگ سر ناسازگاری داریم یا نه؟ آیا ما نیز می‌خواهیم مانند بعضی از غربی‌ها از بالا به دیگران نگاه کنیم؟ یا اینکه نه قبول داشته باشیم که فرهنگ و تمدنی هستیم مانند سایر تمدن‌ها با فراز و فرودهای متعدد که نیاز به تعامل و معاشرت با دیگران دارد. آخه نمیشه بگیم همه بد هستند و تنها ما خوبیم.

۲- رفتم دیدم ۱۰ تا عکس چسبونده به دیوار یک گالری خیلی بزرگ، بغلشون هم قیمت زده هشت‌میلیون و ۴۰۰هزار تومان. ورچسب قرمز هم زده یعنی فروخته شد. یعنی چه؟! اینوری رو دیدم زده شش‌میلیون و ۸۰۰. با ورچسب قرمز. یا خدا... اینها چه می‌کنند؟ بعد مساله رو به دوستم گفتم. تعجب نکرد و گفت: «از مرحله خیلی پرتی. هر چی قیمت رو بالاتر ببری زودتر مشتری پیدا میشه. چون حضرات خریدار فکر میکنن که لابد ارزشش زیاده که قیمت رو بالا گذاشتن. این یکی از رموز فروشه.» گفتم خب دیگه بگو. گفت: «یکی دیگه هم اینکه در بروشور نمایشگاهت کلی از سابقه داشته و نداشته‌ات بنویسی. فرق نداره در فلان نمایشگاه بین‌المللی شرکت داشتی یا نه. تو بنویس داشتم. کی میخواد خلافش رو ثابت کنه. اصلا بنویس با «سالوادور دالی» نمایشگاه مشترک داشتی. دروغ هرچه گنده‌تر تاثیرگذارتر. مهم‌تر از همه اینکه چی بپوشی و چگونه بپوشی. به یکی از همین تیپ هنرمندان گفتم که تو درآمد آنچنان زیادی نداری. پس چرا این لباس‌های گرون‌قیمت را میپوشی؟ طرف جواب داد که همین لباس‌های گرون با مارک‌های معتبر برامون پول جذب میکنه. البته بعد فهمیدم لباس‌هاش هم مثل هنرش تقلبی بود.» حرف‌های این دوست با خاطرات و تجارب خودم انطباق داشت. من هم چیزهایی از این دست دیده بودم. اما به دلیل اینکه کمتر به گالری‌گردی می‌پردازم مصادیق را تندتند فراموش می‌کنم. بالاخره این هم یک نوعی از کسب درآمد در آشفته‌بازار هنر تجسمی ایران است.

بوی جوی مولیان

دیداری فراموش‌نشدنی

مجید قیصری
نویسنده دفاع مقدس

می‌خواهم از هیچ‌بودن، هیچ‌شدن «مصطفی» بگویم و تنهایی‌اش. گمشده‌ای که سال‌ها در پی‌اش بود و هیچ‌کس نمی‌دانست. حتی خودش. راز گمگشته‌گی در همین ندانستن است. سال‌های هفتادوهفت، هفتادوهشت بود، پیشنهاد شد که تحقیقی درباره «دکترچمران» انجام دهم. قرار بود مجموعه‌ای از زندگی دکتر ساخته شود؛ قبول کردم. چرا و چگونه و باقی قضایا را درز می‌گیرم چون می‌خواهم زودتر به اصل مطلب برسم. تجربه غریبی بود. جامعه در چنددسته‌گی دست‌وپا می‌زد. تجربه «دوم خرداد» با موافقان و مخالفان خودش. و من در این هیر و ویر دنبال یار و نزدیکان دکتر، سرگردان شهر تهران. از این ساختمان به آن ساختمان. یکی در پست معاونت یا مشاورت وزیر، دیگری دربان ساختمانی نیمه‌تعطیل. با ضبط صوتی باتری‌خور با مارک سونی. سرگردان بودم. تمام کسانی که با دکتر رفاقتی داشتند زود مصاحبه را قبول می‌کردند. مصاحبه‌ها با تمام افت‌وخیز به جایی ختم شد که باید می‌شد؛ به کاغذ مکتوب. با جوهر سیاه یا آبی، یعنی هیچ. یعنی بماند برای بعد. بگذریم. منابع مکتوب دکتر را دیده بودم. کتاب کردستان، یادداشت‌های سوسنگرد. با همان نثری که از دکتر یا هر رزم‌دیده کهنه‌کاری انتظار می‌رود. متنی با ضرب‌آهنگی تند و احساسی؛ نثری که یادآور قلم «دکتر علی شریعتی» بود؛ مردی که مصطفی احترام خاصی برایش قایل بود. کردستان و پاوه با همان ضرب آهنگ احساسی ثبت و ضبط شده بود. انگار متن‌ها برای چشم من یا همان خواننده فرضی نوشته شده بودند. یک جور تاریخ‌نگاری رسمی. ثبت لحظه یا لحظه‌های ماندگار برای تاریخ. تا روزی که قرار شد دست‌نوشته‌های پراکنده ولی منتشرنشده دکتر را ببینم. خیابان وصال شیرازی، طبقه دوم. ساختمانی که یادآور گذشته و سلوک دکتر بود. نوجوانی نشسته بود بر قاب چوبی. سیاه و سفید. نوجوانی چارده، پانزده ساله که داشت کم‌کم بزرگ می‌شد. با یک پرش. از این قاب به آن قاب. با پیشانی بلند و عینکی دورمشکی و بزرگ. دستان دکتر از لوله‌های آزمایشگاهی در آمریکا داشت می‌رفت طرف سلاح‌های انفرادی در لبنان. با یک چرخش روپوش سفید و بلند آزمایشگاه تبدیل شد به لباس رزمی. از آمریکا پروازی به لبنان می‌کند به دیدار «امام موسی صدر». درحالی که نوجوانان یتیم لبنانی، زخم‌خورده از جنگ خوابیده‌اند ولی او بیدار، پتوپیچ، با چشمانی نگران. آرامشی قبل از توفان. آرامش و خلوت مصطفی از همین‌جا شروع می‌شود؛ آرامشی کوتاه، چراکه سال پنجاه و هفت نزدیک است. موزه شخصی دکتر هرروز بزرگ‌تر می‌شد و تمامی نداشت. هر روز به دیارش می‌رفتم. می‌خواندم، می‌دیدم. طبل جنگ ایران و عراق نواخته می‌شود. دکتر راهی اهواز می‌شود. تنهایی پرهیاهوی شروع می‌شود. دکتر روی آبی گل‌آلود، قایقی به آرامی می‌رود برای خودش. پشت دیوار نیمه‌مخروبه دارد سرک می‌کشد؛ دوربین به دست در حال نظاره منطقه‌ای بیابانی است. گل آفتابگردانی وحشی توجه‌اش را جلب می‌کند. مزرعه رها. گل به بزرگی یک کف دست می‌شود؛ هرروز چرخی در این تالار شخصی می‌زنم. نور پنجره‌ها گرفته شده و نگهبانی که پشت میز می‌نشیند تا به سوالات مراجعه‌کنندگان جواب دهد. من می‌گویم نگهبان، چون حراست از تالاری شخصی می‌کند؛ تالاری مقدس. بوی کاغذ، بوی چوب، بوی کهنه‌گی یادآور موزه‌ها و مکان‌های مقدس‌اند. بویی مانا. همین‌طور که تاریخ انگار در یک لحظه ایستاده باشد. هروقت وارد تالار عکس‌ها می‌شدم دکتر همان‌طور که دیروز بود، بود. با کلاه نقاب‌دار ارتشی یا بی‌کلاه. دست‌نوشته‌های چندی از او چاپ شده بودند. اینجا، آنجا به رسم دل‌نوشته‌هایی از دکتر که به مناسبت‌های گوناگون چاپ می‌شد و دکتر را تلف می‌کرد. چهره‌ای تکراری از او نشان همگان می‌داد. در حالی که دکتر چهره‌ای نیست که به درد همگان بخورد. او همه نیست. تک افتاده است. سرگشته است. سرگشتگی خوراک همگان نیست. هر روز چیزی از او می‌خوانم. یادداشت‌هایی پراکنده. با این ضمانت که هیچ کدام از آن کاغذهای مهر و موم شده را از جلوی نگهبان بیرون نبرم. با مهندس عهد کرده بودم و تا آخر به قولم وفا می‌کنم. فقط می‌خواندم. یادداشت هم برنمی‌داشتم. تا روزی که دیدم نیمرخ دکتر در این یادداشت‌ها چیز دیگری شد. مردی تنها. خوکرده به تنهایی. تنهایی که نمی‌تواند به کسی بگوید تن‌هاست. در یادداشت‌ها کمتر آن نثر وفادار به تاریخ، به آن خواننده فرضی حفظ شده. دکتر انگار برای دل خودش می‌نوشته. در تنهایی. گاه به گاه. پایین هر یادداشت تاریخ خورده. آمریکا سال فلان، سوسنگرد سال بهمان. تاریخ در این نوشته‌ها فقط یادآوری است در مقابل فراموشی. نه سندست نه شاهدی برای فردا یا گذشته. شاید برای فرار از تاریخ باشد. شاید. قدرتی در متن‌ها هست که به سمت درون منفجر می‌شود. به سمت خود نویسنده. متن‌ها گاه مجنون‌وار نوشته شده. سر ستیز دارد با خودش، با جهان. انگار کار دیگری از نویسنده بر نمی‌آمده مگر همین نوشتن. تخلیه کردن خودش. با همان رمزی که خداوند به آن قسم می‌خورد. تابلویی هست بر یکی از دیوارهای تالار که دکتر با قلم‌مویی آتش‌زنه آن را کشیده، شمعی دارد ذره‌ذره آب می‌شود. انگار پیکره خودش، جان خودش را آرش‌وار بر نوک قلم گذاشته، پرتاب کرده بر بوم بی‌انتهای سفید. سیراب نمی‌شود. تنهایی رمزش همین است، هرچه جلوتر می‌رود تنهاتر می‌شود. اسبی وحشی و سرکش می‌شود. اسبی که سر به عصیان دارد. می‌خواهد طغیان کند. اسبی سفید با یال‌هایی افشان می‌کشد. هر روز که می‌خواهم از جلوی نگهبان در تالار عبور کنم کسی روی صندلی چوبی پشت به شیشه‌های مات نشسته بود. زنی یا مردی که مشتاق زندگی دکترست. به دنبال کتاب‌ها یا دوستان دکتر آمده. می‌خواهند کسی برای آنها از دکتر بگوید؛ از دکتری که همیشه در لباس رزم دیده‌اند. چنددقیقه‌ای به حرف‌هاشان گوش می‌دهم. می‌روم توی تالار، راست می‌گویند در تمام عکس‌ها دکتر در لباس آلاپلنگی یا خاکی فرم ارتشی دیده می‌شود. مردی رزم‌دیده، خشن. ولی هیچ‌کس. هیچ‌کس دکتر را برای اینکه مصطفی شده، نمی‌خواهد، همه دکتر را برای آن می‌خواهند که گمشده خودشان را ببینند. نه گمشده دکتر را. مردی که انگار هرچه تلاش می‌کرده بیشتر تنها می‌شده. هرچه نفر جمع می‌کرده تنهاتر می‌شده. فرمانده جنگ‌های نامنظم. فرماندهی منظم ولی تنها. فرماندهی که فقط یک همدم و مونس داشته. فقط خدا. مردی به شدت غریب و تنها. بی‌همزبان. تک افتاده در دنیایی غریب. تنها عکسی که هر روز از دیدنش فرار می‌کنم عکسی است که دکتر را افتاده بر تخت روان نشان می‌دهد و در چارتاق شده ماشینی که انگار منتظرست تا او را ببلعد. با سری باندپیچی‌شده. بی‌عینک. رو به آسمان. اطرافیان دکتر پریشانند. خاک به هوا بلند شده. دارند منطقه را می‌کوبند. آمبولانس منتظرست. ناراحتی از سر و روی همه می‌بارد. اضطراب عکس بلافاصله به خواننده منتقل می‌شود. منم ازش فرار می‌کنم. ولی چیزی در همین عکس هست که کمتر به آن دقت می‌شود. آرامشی که در صورت زخمی دکتر نهفته است. آسمان بلندست. انگار به آنجایی که دلش می‌خواسته، رسیده. انگار خواب آن کس را که می‌خواسته دارد می‌بیند. خوابی ناز. دیداری فرحبخش. خوابی که هیچ‌کس نمی‌داند برای دیدارش تا کجاها دویده. لبنان. کاخ نخست‌وزیری. صندلی سرخ نمایندگی مجلس. جنگل‌های سرسبز آریزونا. ولی آن عکس واقعیت دارد، من این‌طور فرض می‌کنم که او به آنچه دلش می‌خواسته رسیده. به دیداری فراموش نشدنی. به دیداری که فقط خدا می‌داند چه طعمی دارد.

کارتون‌خواب

سلمان طاهری
salmantaheri@gmail.com

ادامه از صفحه اول

«استانبول» این‌بار؛ میزبان کارشناسان فنی

به گفته علی باقری معاون دبیر شورای‌عالی امنیت ملی و سرپرست هیات مذاکره‌کننده ایران با گروه ۱+۵، ایران به طور مستدل، حقوقی و فنی و براساس واقعیات پاسخ جامعی به پیشنهادهای ۱+۵ که در گفت‌وگوهای بغداد ارایه شده بود، مطرح کرد و این پاسخ را به طور تفصیلی برای طرف مقابل تبیین کرد. گویا همین شرح تفصیلی نیز وقت بسیاری از زمان مذاکرات را به خود اختصاص داد به طوری که در پایان گفت‌وگوهای روز دوم، کاترین اشتون، مسوول سیاست خارجی اتحادیه اروپا از هیات مذاکره‌کننده جمهوری اسلامی ایران درخواست فرصت برای ارایه نظرات به نقد پیشنهادهای ۱+۵ و پاسخ به پیشنهادهای طرف ایرانی کرد. روز دوم نشست «مسکو» را هیات مذاکره‌کننده جمهوری اسلامی ایران با همین رویکرد، یعنی دریافت پاسخ از طرف مقابل آغاز کرد. البته پیش از آن دیدارهای معاون مذاکره‌کننده ارشد هسته‌ای ایران دیدار دوجانبه‌ای با سرپرست هیات مذاکره‌کننده روسیه داشت. علی باقری و سرگیی ریباکوف، معاون وزیر خارجه روسیه در حالی با یکدیگر دیدار و گفت‌وگو داشتند که از دیپلمات‌های مطلع در مسکو تاکید داشتند که طرف روس تلاش‌های ویژه‌ای برای به نتیجه رسیدن مذاکرات «مسکو» داشت. از زمانی که «مسکو» به عنوان میزبان مذاکرات هسته‌ای ایران و گروه ۱+۵ انتخاب شد، این کشور تلاش داشت تا گفت‌وگوها در این شهر بدون دستاورد نباشد. رایزنی‌های دوجانبه باقری- ریباکوف هم در این راستا ارزیابی می‌شد. هیات مذاکره‌کننده جمهوری اسلامی ایران، صبح دیروز را برخلاف انتظار آغاز کرد چراکه گروه ۱+۵ نه تنها پاسخ مثبتی به بسته پیشنهادی ایران نداشت بلکه بر درخواست‌های پیشین خود نیز تاکید داشت همین امر نیز انتقاد تیم ایران را به دنبال داشت. در همین حال یک «منبع مطلع» و نزدیک به هیات مذاکره‌کننده ایرانی در مسکو در جریان دور سوم مذاکرات با حضور در جمع خبرنگاران گفت: «طرف مقابل درخواست‌های مشخصی از ایران دارد، اما این درخواست‌ها باید دارای چارچوب مشخص و روشن باشد.» به گزارش «فارس» وی افزود: «باید از ابتدا تا انتهای گام‌ها مشخص شود و طرف مقابل باید مابه‌ازای مشخصی داشته باشد، چراکه اصل عمل متقابل در استانبول تصویب شده است.» بنابراین از همان ابتدای دور سوم مذاکرات در روز دوم نشست «مسکو»، «تعیین چارچوب» و به نوعی برداشتن «گام متقابل» در صورت برداشته شدن گام عملی از سوی هر یک از طرفین، مهم‌ترین اختلاف‌نظر دو طرف محسوب می‌شد. همین امر نیز سبب شد از میانه روز، زمزمه‌هایی مبنی بر احتمال بی‌نتیجه ماندن نشست «مسکو» و تداوم گفت‌وگوها در آینده نزدیک در آستانه، پایتخت قزاقستان یا پکن، پایتخت چین مطرح شود. هرچند پیشنهادهای دیگری از جمله برگزاری نشست کارشناسی پس از مذاکرات مسکو هم مطرح بود. با این حال نکته حایز اهمیت بی‌نتیجه نماندن نشست «مسکو» بود و آینده پس از «مسکو» شاید از درجه اهمیت کمتری برخوردار بود. هر چند پافشاری طرفین بر مواضع خود عملا فضای مذاکرات را به سمت بی‌نتیجه ماندن پیش می‌برد. به طوری که دور چهارم مذاکرات در عصر دیروز را نیز بدون کمترین پیشرفتی دو طرف در حال به پایان رساندن بودند که بازار دیدارهایی دوجانبه یک‌بار دیگر داغ شد. دیدارهایی که می‌توانست نتایج مذاکرات را تغییر دهد. سعید جلیلی و کاترین اشتون ابتدا مکان مذاکرات را به منظور انجام دیدارهای دوجانبه ترک کردند. پس از آن علی باقری و هلگا اشمیت، معاونان سرپرستان مذاکره‌کننده به پشت درهای بسته رفتند که همین دیدار کافی بود تا یک‌بار دیگر هیات‌های مذاکره‌کننده جمهوری اسلامی ایران و گروه ۱+۵ در ساعت ۲۱:۳۰ به وقت تهران، دور چهارم مذاکرات را که نیمه‌کاره مانده بود را از سر بگیرند. اتفاقا آخرین تلاش‌ها در واپسین دقایق بار دیگر مثمرثمر واقع شد و طرفین یک‌بار دیگر درهای مذاکرات را به روی یکدیگر باز نگه داشتند. هر چند این درها اکنون تنها به روی کارشناسان باز است و سطح مذاکرات ایران و ۱+۵ عملا پس از سه نشست از دیپلمات‌ها به کارشناسان تقلیل پیدا کرده است.

چهارشنبه‌خوانی

نوشتن «مادام بواری»

بهاره رهنما

■ «آثاری وجود دارند که مجذوب‌مان می‌کنند و آثاری هم هستند که ما را با خود می‌برند، کتاب‌هایی که ما را به تنهایی‌مان باز می‌گردانند، علاوه بر اینها اثری هم هست که به ما وفادار می‌ماند و صدایش در جست‌وجوی دیوانه‌وارمان در جاده‌های زندگی همراهی‌مان می‌کند. آن صدا برای من صدای «فلوبر» است و به عبارت دقیق‌تر صدای نامه‌های فلوبر

اندره ورسای/ مقدمه کتاب نوشتن مادام بواری.

کتاب حاضر علاوه بر مقدمه اندره ورسای شامل یک نامه نه‌چندان مستند و طولانی است که کولاژی است از نامه‌های متعددی که فلوبر برای محبوبش (لوییز کوله) در فاصله سال‌های ۱۸۱۵ تا ۱۸۸۵ نوشته یعنی نزدیک به ۲۵۰ نامه. در خلال این نامه طولانی ما با چگونگی شکل‌گیری طرح و شخصیت‌های رمان معروف فلوبر، «مادام بواری» آشنا می‌شویم، کتابی که نه تنها برای اهالی ادبیات همراه یکی از نقطه‌عطف‌های سال‌های مطالعه‌شان بوده و سرمشق سبک بسیاری از نویسندگان بعدی است، بلکه در زندگی خود نویسنده هم نقطه طغیان او علیه خودش و رمانتیسیسم موجود در قلمش بوده، به تعریف خود فلوبر مادام بواری کتابی است درباره هیچ که با نیروی درونی سبکش به خودش تکیه می‌کند مانند زمین که بی‌هیچ تکیه‌گاهی خود را در هوا نگه می‌دارد. برای فلوبر نوشتن چیزی فراتر از یک میل یا حتی نیاز است. خارشی مدام زخمی در قلب، او خود را جدا از میز کارش یک ابله می‌داند. مادام بواری حاصل دو سال ریاضت فلوبر است که در خلال این نامه‌ها از لحظات درد و شعفش برای «لوییز» می‌گوید. هفته پیش گفته بودم که نامه‌های بزرگان اسناد عجیب و عبرت‌آموزی است، چند روزی است که بعد از خواندن این نامه‌ها حسابی شور به سرم افتاده و عجیب حس می‌کنم این روزها دلم هیچ چیز زیادتری از یک گوشه دنج برای نوشتن نمی‌خواهد و اگر هر کار دیگری برای معاش می‌کنم جز نمایش چیزی قابل قیاس با این خلوت نوشتن نیست.

بعد از تحریر فلوبر در سپتامبر ۱۸۵۱ مادام بواری را در حالی آغاز کرد که سه ماه بود دوباره رابطه‌اش با «لوییز کوله» را از سر گرفته بود.

انتشارات نیلوفر /نوشتن مادام بواری، مترجم: اصغر نوری

دکه

«آسمان» ۱۵ آمد

■ شماره جدید مجله هفتگی خبری- تحلیلی «آسمان» منتشر شد. «انتقادات اقتصادی روحانیت از دولت» در گفت‌وگو با «دری نجف‌آبادی»، گزارشی درباره جنگ‌های سایبری با عنوان «جنگ جهانی سوم شروع شده است؟»، گزارشی درباره دادگاه اختلاس از شرکت بیمه ایران از مطالب این شماره «آسمان» است. گفت‌وگو با «موسوی‌لاری» درباره احیای هیات نظارت بر اجرای قانون اساسی و گزارش‌های فرهنگی هنری از دیگر مطالب خواندنی «آسمان» است. «آسمان» در صد صفحه به قیمت سه هزار تومان در دسترس مخاطبان است.

اولین شماره اندیشه پویا منتشر شد

ضمیمه کتابکوچه +

« روح ناآرام یک روشنفکر
شرح یک زندگی فکری: گفت‌وگو با مصطفی ملکیان

« جامعه‌شناس برتر کیست
نظرسنجی اندیشه پویا از جامعه‌شناسان ایرانی
به همراه میزگردی با حضور موافقان و مخالفان جامعه‌شناس برگزیده: آنتونی گیدنز

« شریعتی چگونه صادر شد
گفت‌وگو با روشنفکران ترک، افغان، تاجیک و مصری درباره تاثیر از علی شریعتی
به همراه گزارشی تصویری از وسایل شخصی و خانه دکتر

« خاموشی یک اپوزیسیون
پرونده‌ای درباره روند افول جبهه ملی و تغییر بازیگران سیاسی در ۱۵ خرداد ۴۲
فخرالدین عظیمی
هوشنگ شهابی
مازیار بهروز